

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹

سال دوم، شماره چهارم، بهار ۱۳۹۰

جلوه‌های پایداری در شعر عمر ابوریثه* (علمی - پژوهشی)

دکتر قاسم مختاری

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

دکتر محمود شهبازی

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

چکیده

ادبیات پایداری گویای دردها و رنج‌هایی است که در برهه‌ای از تاریخ بر ملت‌ی وارد آمده است. عمر ابوریثه، شاعر، ادیب و سیاستمداری است که معانی پایداری را در شعرش با زیباترین و بدیع‌ترین تصویرها و واژگان، ترسیم کرده است. بررسی اشعار این شاعر برجسته در یک چارچوب تاریخی، مبین این حقیقت است که مهم‌ترین جلوه‌های پایداری در شعرش از سال ۱۹۱۷، یعنی همزمان با اعلانیه «بالفور»، استعمارستیزی بود. وی در این برهه از تاریخ، تلاش می‌کند تا با تکیه بر مذهب و ملی‌گرایی، احساسات مخاطبانش را بر ضد استعمار و صهیونیسم برانگیزد. پس از دو شکست سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷، واکنشی مشابه نسبت به این دو رخداد در شعرش پدیدار گردید که در نتیجه آن، غم و اندوه و ناامیدی بر شعرش چیره گشت. وی گذشته درخشان اعراب را به یاد آورده و بر آن حسرت می‌خورد. رنج آوارگان را به تصویر می‌کشد و امت و حاکمان را سرزنش می‌کند. با این حال، وی خود را از غم و اندوه و ناامیدی می‌رهاند و دگربار خود را باز می‌یابد و شهید و سرباز فدایی را که مهم‌ترین روزنه امید او است، تمجید و ستایش می‌کند.

واژگان کلیدی

ادبیات پایداری، تعهد، فلسطین، عمر ابوریثه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۳/۱۲ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۰/۷/۳

نشانی پست الکترونیک نویسنده: q-mokhtari@araku.ac.ir

qmokhtari@gmail.com

۵۲۰ / جلوه‌های پایداری در شعر عمر ابوریشه

۱ - مقدمه

ادبیات مقاومت گویای دردها و رنج‌هایی است که در برهه‌ای از تاریخ بر ملت‌های وارد آمده است. فریادی است شجاعانه در مقابل ستمگران که از ملت‌ها می‌خواهد، ذلت و خواری را از خود دور سازند. شکی نیست که این نوع شعر می‌تواند همت و اراده ملت را بر ضد تجاوزگران برانگیزد.

در ادبیات عربی نیز شعر مقاومت از همان دوره جاهلی و اموی در قالب شعر سیاسی سروده می‌شد اما در دوره معاصر، ادبیات مقاومت، قضیه فلسطین را در ذهن تداعی می‌کند و در حقیقت، فلسطین و رویارویی آن با اسرائیل مهم‌ترین منبع الهام بخش شعر پایداری است که بخش عظیمی از ادبیات معاصر عربی را به خود اختصاص داده است.

با وجود اینکه نقطه آغازین شعر پایداری فلسطین به پیش از سال ۱۹۱۷ بازمی‌گردد، به دلیل شرایط تحمیل شده بر آن، تا چند دهه نتوانست رونق و نشاط لازم را به دست آورد. محاصره فرهنگی و دوری شاعران فلسطینی از دنیای عرب، باعث شده بود تا شاعر و نویسنده نتواند جز در یک دایره محدود، از فعالیت‌های ادبی انجام شده اطلاع یابد و از طرف دیگر، حکومت نظامی اسرائیل با شعر پایداری به شکل سخت‌گیرانه برخورد می‌کرد زیرا آن را تحریکی برای جنبش‌های مردمی می‌دانست؛ بنابراین، این شعر کمتر مورد پژوهش و تحلیل و نقادی قرار گرفت و «هم‌چنان برای خوانندگان عربی و علاقه‌مندان شعر عربی ناشناخته ماند تا اینکه دو کتاب «أدب المقاومة» «غسان کنفانی» در سال ۱۹۶۶ و «دیوان الوطن المحتل» «یوسف الخطیب» در سال ۱۹۶۸، یعنی پس از فاجعه شکست اعراب از اسرائیل، چاپ شدند و بخشی از ادبیات پایداری را تحلیل و به خوانندگان و پژوهشگران معرفی کردند.» (خلیل، ۲۰۰۳: ۲۳۸)

عمر ابو ریشه، شاعر سوری - فلسطینی، از جمله شاعرانی است که این بُعد از ادبیاتش کمتر مورد توجه پژوهشگران بوده است. این مقاله در پی آن است تا جلوه‌های پایداری را در شعر این شاعر برجسته و تعهدش به قضیه فلسطین را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

نشریه ادبیات پایداری / ۵۲۱

۲- شعر پایداری در یک نگاه کلی

در یک نگاه کلی می‌توان گفت مهم‌ترین عوامل جهت دهنده به شعر فلسطین عبارتند از:

۱-۲ اعلامیه «بآلفور» در سال ۱۹۱۷: در این دوران، کشور فلسطین تحت الحمايه دولت بریتانیا بود. اعراب احساس کردند که دولت بریتانیا با اعطای زمین به یهودیان در صدد هموار ساختن راه برای ایجاد کشوری برای آنان در فلسطین است. نقد اعلامیه مذکور و حمله به دولت بریتانیا از درونمایه‌های اصلی شعر پایداری فلسطین در این دوره است.

ناامیدی و اندوه بر شعر این دوره، همانند دوره های بعدی، چیره نگشته است. «اشعار مقاومت در این دوره نشانگر اعتماد عرب‌های فلسطین به غلبه بر مشکلات و پیروزی در مقابل صهیونیست است.» (سلیمان، ۱۳۷۶: ۴۹)

۲-۲ شکست در جنگ‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷: شکست اعراب از اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و تشکیل رسمی دولت یهود در سرزمین‌های اشغالی و آوارگی تعداد فراوانی از فلسطینیان و شکست دگربار اعراب از اسرائیل در سال ۱۹۶۷ که اسرائیل نوار غزه، شبه جزیره سینا، بلندی‌های جولان در جنوب سوریه و کرانه غربی رود اردن را به تصرف خود درآورد، از مهم‌ترین عوامل جهت دهنده به شعر پایداری فلسطین است.

«تجربه تلخ دو شکست فوق، سه جنبه زیر را به دنبال داشت: مسئولیت شکست‌ها، احساس سرافکنندگی و عذاب و بازیابی خوشبینی از دست رفته، پس از دوره کوتاهی از یأس و اعتقاد به توانایی اعراب در غلبه بر نتایج حاصل از شکست‌ها.» (همان: ۱۵۳)

و از تبعات دو شکست، می‌توان به آوارگی شمار زیادی از فلسطینیان و فعالیت‌های فدائیان اشاره کرد.

به دنبال این دو شکست سنگین، اندوه، حسرت و ناامیدی بر شعر پایداری سایه افکند. شاعران به دنبال یافتن مسئول شکست‌ها بودند. آنان در اشعارشان اعراب را سرزنش کردند اما فعالیت فدائیان پس از هر دو شکست، شاعران را

امیدی دوباره بخشید. در شعرهایشان به فدائیان و جنبش‌های مردمی انگیزه دادند و از آنان تمجید کردند. شاعران موضوع آوارگان را مورد توجه قرار دادند و به شیوه‌های گوناگون رنج‌های آنان را به تصویر کشیدند.

این شاعران در رخدادهای و تحولات گوناگونی که فلسطین و مردمانش با آن روبرو بودند، همواره زبان حال مردمانشان بودند و از آنان و منافعشان دفاع کردند. آنان تلاش داشتند تا با اشعارشان از توطئه‌های پنهان علیه فلسطینیان پرده بردارند و قربانیان گران‌سنگی را نیز در راه آزادی فلسطین پیشکش کردند. (ر.ک: عطوات، ۱۴۱۹: ۲۶۵؛ ابو هیف، ۲۰۰۷: ۵۳)

۳- زندگی عمر ابوریشه

آنگونه که خودش در یک مصاحبه مطبوعاتی در سال ۱۹۷۷ می‌گوید: در سال ۱۹۱۱ در فلسطین، در شهر «عگا» به دنیا آمد و در جنگ جهانی اول به همراه خانواده‌اش به «منیج» در شمال سوریه رفت. (ر.ک: دندی، ۱۹۸۸: ۳؛ کامبل، ۱۹۹۶، ۱: ۱۸۸)

در دانشگاه بیروت به تحصیل پرداخت و در سال ۱۹۳۰ برای ادامه تحصیلاتش به لندن سفر کرد. پس از اتمام تحصیلات به وطنش بازگشت و در «حلب» به عنوان مدیر «دار الکتب الوطنیه» منصوب شد. از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۷۰ به جرگه سیاست‌پویان پیوست و به عنوان سفیر کشورش در شماری از کشورهای جهان از جمله برزیل، آرژانتین، هند، اتریش و آمریکا به کار سیاسی اشتغال داشت. فرهنگ و آفاق والای او و دانستن هفت زبان بیگانه، از او انسانی موفق در عرصه سیاست ساخته بود. (ر.ک: عیسی، ۲۰۱۰؛ ۳۴۶-۳۴۹؛ فاخوری، ۱۴۲۲: ۵۵۱-۵۵۳)

۳-۱- ابوریشه، ادیب و سیاستمدار

وی از شاعران و ادیبان برجسته معاصر است که جایگاهی والا در دیوان شعر عربی دارد. او شاعر و ادیبی سیاسی است که عقل و قلبش سرشار از عشق و عاطفه به وطن، انسان و تاریخ عربی است که با زیباترین و نوترین تصویرها،

واژگان و معانی، آن را بیان می‌کند. «اگر ابو ریشہ نسبت به قضیه فلسطین پایبند است و توجّهی ویژه به آن دارد و اشعار بسیاری را به آن اختصاص داده است، تعجبی ندارد زیرا او متوکّد فلسطین است و در سوریه، یکی از کشورهای رودرو با اسرائیل، بزرگ شده است. حرفه او سیاسی و مسئله فلسطین، مهم‌ترین مسئله سیاسی برای اعراب است و این قضیه‌ای است که تمامی اعراب در سراسر جهان به آن توجّه ویژه دارند.» (دندی ۱۹۸۸: ۲۵)

او از همان زمانی که از انگلیس بازگشت، برای آزادی و استقلال کوشید؛ در سطح داخلی با حکومت و رهبران احزاب که با یکدیگر درگیر بودند، مبارزه کرد و در سطح خارجی نیز به محکوم کردن استعمار غرب و صهیونیسم پرداخت و با جرأت و شجاعت تمام در مقابل اشغالگری فرانسه ایستادگی کرد. وی در این راه، از شعرش به عنوان سلاحی برنده بهره گرفت. (ر.ک: ضیف ۱۹۵۹: ۲۳۶-۲۳۷؛ کامبل، ۱۹۹۶، ۱: ۱۹۰)

از جهت ادبی نیز به‌جاست تا اشاره کنیم که دیدگاه او در ادبیات بر دو پایه: وحدت قصیده و تجدید اندیشه بنا شده است. با توجه به تسلّطش به هفت زبان، توانست از ادبیات دیگر ملّت‌ها به نیکی بهره گیرد. «وی به بسیاری از مکاتب ادبی غربی از جمله رومانسیسم، سمبلیسم و... آگاه بود و از آنها بهره گرفت اما به هیچ یک از آنها گرایش پیدا نکرد. در این راستا می‌گوید: «من کلبه خویش را به شیوه عربی خالص عمّری ویژه استوار ساختم و به هیچ مکتبی گرایش ندارم و اگر عنصری غربی در شعر من یافت شود، تقلید و اثر پذیری غیر عمدی است.» (دندی، ۱۹۸۸: ۷)

۴- جلوه‌های پایداری در شعر ابو ریشہ

۴-۱- سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸

پروزی ارتش بریتانیا بر ترک‌ها و فتح فلسطین، با ستایش بسیاری از اعراب روبرو شد. آنان از انگلیس به عنوان متحد وفادار خود یاد می‌کردند زیرا آنان را از ظلم ترک‌ها رها کرده بود اما دیری نپایید که سران بریتانیا با اقداماتشان، شک و

تردید اعراب را نسبت به خود برانگیختند. در زمان قیومیت انگلیس بر فلسطین، بسیاری از یهودیان به فلسطین مهاجرت کردند و زمین‌های بسیاری به تملک آنها درآمد. با صدور اعلامیه‌ی «بالفور» در سال ۱۹۱۷، عرب‌های فلسطین خود را در شرایطی یافتند که راه برای تبدیل فلسطین به سرزمینی برای یهودیان هموار شده بود.

۴-۱-۱- استعمار ستیزی و سیمای بریتانیا در شعر ابو ریشه

ابو ریشه که خود از نزدیک شاهد حوادث بود و نگرانی‌ها را در درون خود احساس می‌کرد، نسبت به آنها واکنش نشان داد. وی به حيله‌گری و شیطنت انگلیس در روابط خود با اعراب اشاره می‌کند:

وَمَنْ الطَّاعِي الَّذِي مَدَّ لَهُمْ	مِنْ سِرَابِ الْحَقِّ أَوْهَى سَبَبٍ؟
أَوْ مَا كُنَّا لَهُ فِي خَطْبِهِ	مَعْقِلَ الْأَمْنِ وَ جَسْرَ الْهَرَبِ؟
مَا لَنَا نَلْمَحُ فِي مِشِيَّتِهِ	مِخْلَبَ الذُّئْبِ وَ جِلْدَ الثَّعْلَبِ؟

(ابوریشه، ۱۹۸۸، ۱: ۴۴۶)

«کیست آن سرکش (انگلیس) که با سراب حق، سست‌ترین رشته‌ها را برای آنان (اعراب) پهن کرد؟ (دولت انگلیس وعده‌های پوچ و توخالی به اعراب می‌داد).

آیا آن هنگام که انگلیس با خطر روبه‌رو بود، ما پناهگاه امن و گذرگاه (پل) گریز آنان نبودیم؟

ما را چه شده است که به خط مشی او دل‌بسته‌ایم؟! حال آن که وی چنگال گرگی است در پوستین روباه.»

منظور او از «سراب الحق»، همان بهانه‌های واهی است که صهیونیست‌ها با توسل به آن، فلسطین را از آن یهودیان می‌دانستند که در روزگاران گذشته از آن رانده شده بودند. در بیت دوم، اشاره دارد به خدمات فراوانی که عرب‌ها به انگلیسی‌ها در جنگ با ترکان عثمانی نمودند. در بیت سوم نیز فریبکاری و حيله‌گری انگلیسی‌ها را به تصویر می‌کشد.

وی همچنین در سال ۱۹۴۵، پیش از استقلال سوریه، در مراسم «دار الکتب الوطنیه» در شهر حلب، قصیده بلندی با عنوان «هذه أمتی» می‌سراید که در آن بر پیمان شکنی و تشویق یهود برای هجرت به سرزمین فلسطین اشاره می‌کند و ناراحتی خود را از این رخداد بیان می‌دارد:

و سَلُوا الْقُدْسَ هَلْ غَفَا الشَّرْقُ عَنْهَا
أَوْ طَوَى دُونَهَا شَبَابًا مُرَّانَهُ؟
أَهْتَفُ خَلْفَ الْبَحَارِ بَصْهِيونَ
و حَدْبٌ عَلَى بِنَاءِ كِيَانِهِ؟
وَمَنْ الْهَاتِفُ الْمُلِحُّ؟ أَمْ حُرٌّ
أَيْنَ صَدَقَ الْأَحْرَارُ مِنْ بُهْتَانِهِ؟
أَيْنَ مِيثَاقُهُ؟ أَمْ تَنْحَسِرُ الرَّحْمَةُ
فِي دَفْتِيهِ عَنِ عُدْوَانِهِ
يَا لَذُلِّ الْعُهُودِ فِي فَمِ مَنْ
أَجْرَى عَلَى عَزَاهَا دِمَا فُرْسَانِهِ

(همان : ۵۲۶-۵۲۷)

«از قدس پرسید: آیا شرق او را به فراموشی سپرده، یا نوک برآن نیزه‌اش را از آن برگردانده است؟»

از آن سوی دریاها بر ضد صهیونیسم شعار می‌دهند، حال آنکه برای پرورش نظامش نیک رفتاری روا می‌دارند.

کیست شعاردهنده‌ای که بر آن اصرار می‌ورزد؟ آیا آزاده است؟ راستی آزادگان کجا و دروغ آن شعاردهنده کجا؟

پیمان او کجاست؟ (پیمانش را فراموش کرده است) آیا لطف و مهربانی ظاهری‌اش از بین رفته و دشمنی‌اش به طور کامل پدیدار گشته است؟

چه پیمان‌های بی‌ارزشی که خون‌های با ارزشی برای آن ریخته شد.

ابو ریشه در سوگ شهید «سعیدالعاص» که در انقلاب فلسطین در سال ۱۹۳۶ و در جنگ «جبل النار» به شهادت رسید، می‌گوید:

أَرْحَضُوا خَشْبَةَ الصَّلِيبِ وَ بَاغُوا
هَا وَقُوداً إِلَى اللَّئَامِ الشَّحَاحِ

و أهَانُوا مَهْدَ الْمَسِيحِ وَ رَدُّوا
خَفَرُوا ذِمَّةَ الْعُهُودِ وَ صَمَّوْا
ه عَلَى طُهْرِهِ فَرَأْسَ سِفَاحِ
كَمْ وَعُودَ مَعْسُولَةَ سَكَبُوهَا
الْأُذُنَ عَنْ صِرْخَةِ الْهَظِيمِ اللَّاحِي
فَحَشَدْنَا لَهُمْ جُيُوشَ وِلَاءٍ
فِي فِؤَادِ الْعُرُوبَةِ الْمَسْمُوحِ
وَ مَدَدْنَا أَكْفَانَنَا لَلصَّفَاحِ

(همان: ۵۷۳-۵۷۴)

«چوب صلیب را ارزان کردند و آن را به عنوان هیزم به انسان‌های پست و بخیل فروختند.

گهواره مسیح را تحقیر نمودند و با وجود قداست و پاکی‌اش، بستر انسان‌های پست قرار دادند.

عهد بشکستند و فریاد ستم‌دیده و دشنام‌گوینده را نشنیدند.

چه بسیار وعده‌های شیرینی که به عرب‌های دست و دل باز دادند.

ولشکر کمک و دوستی برایشان (دشمنان) فراهم کردیم و دست دوستی به

سویشان دراز نمودیم.»

وی در این‌ایات به درگیری تاریخی یهودیان و مسیحیان اشاره دارد که مسیحیان استعمارگر امروز، بر خلاف پدرانشان، چوب صلیب را به دشمنان مسیح و کسانی که مسیح را به‌دار آویختند، سپرده‌اند. مسیحیان که وعده‌هایی رنگارنگ به اعراب داده بودند و از حمایت اعراب نیز بهره می‌بردند، امروز عهدشکنی کرده‌اند و با صهیونیست‌های طمعکار و حریص هم پیمان شده‌اند تا سرزمین فلسطین را تصاحب کنند.

بکارگیری واژگانی چون: اللئام، الشحاح، فراش و سفاح در هجو صهیونیسم و واژگانی چون: بیع الصلیب و اهانة مهد الصلیب و تکرار چنین واژگانی در سایر قصائد، گویای ژرفای نفرت شاعر از صهیونیسم و استعمارگران و پای‌بندی‌اش به قضیه فلسطین است.

۲-۱-۴ - مذهب و ملی‌گرایی

مذهب و ملی‌گرایی دو عنصری هستند که ابوریشة همگام با دیگر شعرای پایداری، در صدد است تا با تأکید بر آنها، به برانگیختن حس وحدت در میان اعراب پردازد.

فلسطین برای پیروان سه دین اسلام، مسیحیت و یهودیت مهم به شمار می‌آید. گر چه اسلام در شبه جزیره عربستان پیدایش یافت، بیت المقدس قبله نخست مسلمانان است و معراج پیامبر که سوار بر بال «براق» از مکه به بیت المقدس پرواز کردند نیز بر والایی جایگاه این شهر در نزد مسلمانان افزود. قرآن کریم نیز در آیه نخست سوره بنی اسرائیل، در این باره می‌فرماید: «سبحان الذی أسرى بعبده لیلًا من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا»

ابو ریشه دریافته بود که ارزش‌ها و مقدسات دینی می‌تواند در بر انگیختن غیرت اعراب برای دفاع از سرزمین فلسطین مؤثر باشد. در قصیده «عُرس المجد» به این مسئله اشاره دارد که فلسطین، سرزمین مورد احترام هر سه دین و از جمله اسلام است:

یا رَوایَ القدسِ یا مَجَلَى السَّنا یا رُؤیَ عیسی علی جَفنِ النَّبِی
دُونِ عَلَیائِکَ فی الرَّحَبِ المَدَی صَهْلَةُ الخیلِ وَ وَهْجُ القُضْبِ

(همان: ۴۴۷)

«ای تپه‌های قدس! ای تجلی‌گاه نور! ای منظره عیسی در دیدگان پیامبر! در بلندای تو و در مسافتی دراز، شیئه اسبان و زبانه آتش شاخه‌هاست که به چشم می‌خورد.»

او سعی می‌کند با ذکر مقدسات، احساسات دینی عرب‌های مسلمان و مسیحی را برانگیزد؛ بنابراین نام پیامبر (ص) را همراه با نام مسیح (ع) بیان می‌کند و اشاره دارد که تنها راه برای دفاع از سرزمین‌های مقدس، اتحاد و وحدت است.

در قصیده «هذه أمتی» می‌گوید:

أی فلسطینُ یا ابتسامة عیسی لجراح الأذی علی جُثمانه
یا تشنّی البُراق فی لیله الإسرائِءِ، و الوحی مُمسکُ بعنانه
لاتنامی خَضِیبةَ الحلمِ خوفاً من غریبِ الحمی و من أعوانه
إنَّ للبیتِ ربّه ... فدعیه رَبُّ حَاوِ رِداءَ فی تُعبانه

(همان: ۵۲۷-۵۲۸)

«ای فلسطین! ای لبخند عیسی بر زخم‌های شکنجه بر جسمش!
ای مرکب پیامبر در شب «اسراء» در حالی که وحی افسارش را برگرفته بود!
از ترس نیش‌های بیگانگان و دوستان، شب را با رؤیاهای رنگارنگ سپری
مکن.

این خانه (بیت المقدس) صاحبی دارد... رهایش کن، چه بسا ساحر و
افسونگری که با افعی خودش به هلاکت می‌رسد.»

ابوریشة در ابیات فوق دگر بار به حضرت عیسی (ع) و براق پیامبر اشاره
می‌کند و نسبت به آینده امیدوار است. وی معتقد است که هر کس به چنین
مقدساتی اهانت کند، در واقع با دست خویش، خود را به هلاکت افکنده است.

عرب‌ها سرنوشت، آمال و دردهای مشترکی دارند. آنان بیش از آن که
مناسبات و شادی‌هایی مشترک داشته باشند، رنج‌هایی مشترک دارند؛ بنابراین
ابوریشة دوست داشت تا اگر یک سرزمین عربی دچار فاجعه‌ای شود و یا مورد
تجاوز بیگانگان قرار گیرد، دیگر سرزمین‌های عربی خود را شریک او بدانند اما
اینک آنان متفرقند و در پی منافع و آسایش شخصی خود و این مطلب، ابوریشة را
بسیار رنج می‌دهد. در قصیده «عرس المجد»، در همین راستا می‌گوید:

لَمَّتِ الْأَلَامُ مَنَا شَمَلْنَا وَ نَمَّتْ مَا بَيْنَنَا مِنْ نَسَبِ
فَإِذَا مَصْرُ أَغَانِي جُلَّقَ وَ إِذَا بَغْدَادُ نَجْوَى يَثْرِبِ
بُورِكَ الْخَطْبُ فُكْمَ لَفَّ عَلِيَّ سَهْمَهُ أَشَاتُ شَعْبٍ مُغْضَبِ

(همان: ۴۴۷)

«دردها، ما را گرد هم آورد و پیوند نژادی میان ما را گسترش داد.

مصر ترانه جلق و بغداد نجوای یثرب است.

خطر به فال نیک گرفته شده و چه بسیار ملت‌های خشمگین که به تیر آن
خطر گرفتار آمدند.»

بنابراین، یک زخم می‌تواند تمام امت عربی را به درد آورد، هر چند از هم

دور باشند:

أَيُّ جُرْحٍ ضَجَّ الْعِرَاقُ عَلَيْهِ مَا تَلَقَى الْأَسَاءَةَ مِنْ لِبْنَانِهِ

(همان: ۵۲۵)

«کدامین زخم است که سرزمین عراق بر آن بنالد و هم‌دردی لبنان را نبیند.»

۴-۲- بعد از فاجعه ۱۹۴۸

پس از سال ۱۹۴۸، حوادث جدیدی در فلسطین رخ داد که هر کدام فاجعه‌ای جدید برای فلسطین و اعراب به شمار می‌رود. اعراب در این سال از اسرائیل شکست خوردند و شورای عمومی سازمان ملل با فشار آمریکا، تصمیم به تقسیم فلسطین گرفت و در همان سال، دولت انگلیس قیمومیتش را بر فلسطین پایان داد و دولت اسرائیل تشکیل شد. از نتایج این جنگ، آواره شدن تعداد بی‌شماری از اعراب بود که در نتیجه آن، فعالیت فدائیان فلسطینی در مرز اسرائیل افزایش یافت.

۴-۲-۱- غم و اندوه و حسرت بر گذشته

«هنگامی که ابوریسه خبر شکست ننگین اعراب را می‌شنود و آرزوهای امّتش را بر باد رفته می‌بیند، احساساتش جریحه‌دار می‌شود و غم و اندوه بر او چیره می‌گردد.» (کیالی، ۱۹۶۸: ۳۷۰) او قصیده‌ای بلند دارد که آن را در سال ۱۹۴۸ سروده است. در این قصیده از زخم چرکین و ذلت‌باری سخن می‌گوید که اکنون دامنگیر امّتش شده است؛ امّتی که گذشته پرآوازه‌ای داشت که حتی ستارگان نیز یارای دست یافتن بدان را نداشتند:

كَانَتْ لَهُ خِيَالٌ، أَيَّامَ لَم	تَهْتَكُ بِنَاتِ الدَّهْرِ حَرْمَةَ دَارِهِ
أَيْنَ انْطِلَاقِ خِيَالِهِ فِي مَلْعَبِ	رُؤَى الْجَفْوَنِ الرُّمْدِ مِنْ أُنْوَارِهِ
كَمْ نَجْمَةٍ وَتَبَّتْ لِتِلْمَمِهِ فِلم	تَظْفَرُ بِهِ، فَتَعَلَّقَتْ بِإِزَارِهِ

(ابوریسه، ۱۹۸۸، ۱: ۱۵)

«آن هنگام که مصیبت‌ها و رخدادهای ناگوار روزگار، حرمت خانه‌اش را نشکسته بود، بالنده و پر افتخار بود.

شبح و خیال آن غرور در میدان دید دیدگان کم‌سویش کجا و پرتوهای درخشانش کجا؟!

چه بسیار ستاره‌ای که جهید تا بر آن افتخارات پیشین بوسه زند اما نتوانست و به لباسش آویزان شد.»

أَمَا اِكْنُونُ بَزْدِلَانَ، آن مجد و عظمت را پایمال و لگد کوب کرده‌اند و در
خواری و ذلت به سر می‌برند:

غَنَى عَرِيقَ فِخَارِهِ حَتَّى أَتَتْ ذُهُمُّ الْخُطُوبِ عَلَى عَرِيقِ فِخَارِهِ
فَذَرَى الْعَتَابَ فَلَنْ يَهْزُكَ لِحْنُهُ مَادَامَ مَغْمُوسًا بِذُلِّ إِسَارِهِ
الْمَجْدُ يَخْجَلُ أَنْ يُجِيلَ الطَّرْفَ فِي مَا هَدَمَ الْجُبْنَاءُ مِنْ أُسْوَارِهِ

(همان: ۱۵-۱۶)

«بر شکوه ریشه‌دارش، نغمه‌سرایی کرد تا این که مصیبت‌های سنگین بر
سرش فرود آمد.

سرزنش را رها کن. آهنگ سرزنش تا زمانی که در ذلت اسارتش به سر
می‌برد، تو را به حرکت و انمی‌دارد.

مجد و بزرگواری شرمنده است از این که چشم بر دیوارهایی بیندازد که
بزدلان آنها را ویران ساخته اند.»

ابوریثه که با چشمان خویش دیده که پرچم‌های امتش فرو افتاده است و
کسی نیست که دگر بار آنها را به اهتزاز در آورد، مبهوت مانده است و با غم و
اندوه می‌پرسد:

فَتَلِكْ رَايَاتُنَا خَجَلِي مُنْكَسَةً فَأَيْنَ مِنْ دُونِهَا تَلِكِ الصَّنَادِيدِ؟
مَا بِالْهَأْ وَتَبَّتْ لِلنَّارِ وَانْكَفَأَتْ وَ سَيْفُهَا فِي قِرَابِ الدُّلِّ مَغْمُودِ؟

(همان: ۹۴)

«پرچم‌های ما با حالتی شرمگین سر به زیر انداخته‌اند، پس شجاعان و
پهلوانان کجایند؟

آنان را چه شده است که برای انتقام برخاستند ولی اکنون عقب نشسته‌اند و
شمشیرشان در غلاف ذلت فرو رفته است.»

او در سال ۱۹۴۹، قصیده‌ای با عنوان «یا عید» می‌سراید که گویای حزن و
اندوه ژرف شاعر از شکست‌های اعراب است:

يَا عَيْدُ، مَا افْتَرَّ ثَغْرُ الْمَجْدِ يَا عَيْدُ فَكَيْفَ تَلْقَاكَ بِالْبِشْرَى الزَّغَارِيدُ

(همان: ۹۳)

«ای عید! لبان مجد و بزرگواری برای لبخند باز نشد؛ پس فریادهای هلهله و شادی چگونه تو را ببینند؟»

و همین معنی را در قصیده دیگری با عنوان «عام جدید» بیان می‌کند:

وَحَدَىٰ هُنَا فِي حُجْرَتِي	وَاللَّيْلُ وَالْعَامُ الْوَلِيدُ
وَحَدَىٰ وَأَشْبَاحُ السَّنِينِ	العَشْرِ مِثْلَهُ الْوَعِيدُ
كَمْ حَطَمَتْ مِنِّي وَمِنْ	زُهْوِي وَمِنْ مَجْدِي التَّلِيدِ
وَحَدَىٰ هُنَا فِي حُجْرَتِي	وَالجُرْحُ وَالْفَجْرُ الْجَدِيدُ
وَرَسَائِلُ شَتَّى تَقُولُ	جَمِيعُهَا عَامًا سَعِيدُ

(همان: ۶۴-۶۶)

«من در شب سال نو در اتاقم تنهایم.

تنهایم، در آن حال که شبیح تهدید و خطر ده ساله پیشین، در مقابلم مجسم است.

چه بسیار، من، غرور و بزرگی‌ام را شکست!

من به تنهایی در اتاقم هستم و زخم و فجر جدید، قرین هم شده‌اند. (زخم شکست اعراب و شادی فرا رسیدن سال نو)

و نامه‌های گونه‌گون که تمامی آنها، سال نو را به من تبریک می‌گویند.»

شاعر، از این که غرور ملت خود را تا این حد جریحه دار می‌بیند، غرق در شرم است. وی معتقد است که حرمت ملت عرب در جامعه جهانی به کلی از بین رفته است؛ به این جهت، در شعر «بعد النکبه» پس از فاجعه ۱۹۴۸ خطاب به ملت عرب می‌گوید:

أُمَّتِي هَلْ لَكَ بَيْنَ الْأُمَمِ	مُنْبَرٌ لِّلسَّيْفِ أَوْ لِّلْقَلَمِ
أَتَلَقَّاكَ وَ طَرْفِي مُطْرَقٌ	خَجَلًا مِنْ أَمْسِكَ الْمُنْصَرِمِ
وَيَكَاذُ اللَّمْعُ يَهْمِي غَابِتًا	بِبَقَايَا كِبْرِيَاءِ الْأَلَمِ

(همان: ۷)

«ای امت من! آیا در میان ملت‌ها، منبری برای شمشیر و قلم برای تو بر

جای مانده است؟ (استفهام انکاری)

من در حالی تو را می‌بینم که از شرم شکست‌های پیشین، سرم فروهسته است.

نزدیک است که اشک بیهوده، بر بازمانده‌های شکوه درد جاری گردد.»
به کارگیری واژگانی چون: العار، الذل، وحدی، الحرج و... گویای آن است که شاعر سخت تکان خورده و متانت و خونسردی خود را از دست داده است. او گسج و مبهوت است. اندوهی بسیار ژرف‌تر از دوره قبل از ۱۹۴۸ بر شعرش چیره شده است که در برخی مواقع، بازتاب ناامیدی شاعر است. سپس به گذشته باز می‌گردد و می‌پرسد: کجایند آن قهرمانی‌ها و مفاخر، تا اکنون الهام بخش زیباترین احساسات به شاعر باشند:

أینَ دنیاکَ التی أوحَتْ إلی وَتَری کُلَّ یَتیَمِ النَّعَمِ؟
کَم تَخَطَّیْتُ عَلَی أَصْدَائِهِ مَلْعَبِ العِزِّ وَ مَغْنَى الشَّمَمِ
و تَهَادِیْتُ کَأَنی سَاحِبُ مِثْرَی، فَوْقَ جِبَاهِ الأَنْجُمِ

(همان: ۸)

«کجاست دنیای تو که بر تار من آهنگ‌های بی‌مانند را الهام نمود؟
بر بازتاب آن آهنگ، از میدان عزت و بزرگی و منزلت‌گه عظمت و شکوه
گذر کردم.

(با آن افتخارات و بزرگواری‌ها) رهنمون شدم؛ گویا جامه‌ام را بر پیشانی
ستارگان می‌کشانم.»

ارزش‌هایی که شاعر از آنها در شعرش دفاع می‌کند و تصویرهایی که ارائه می‌دهد و قصائد حماسی که می‌سراید، از تاریخ عرب الهام گرفته است. در این راستا «دندی» می‌گوید: «مبالغه نکرده‌ایم اگر بگوییم که شعر ابو ریشه مکتبی است که بزرگی، عزت نفس، عشق، مجد، سروری و عظمت را می‌آموزاند و تاریخ عربی، منبع الهام بخشی است که چنین احساساتی را به او الهام کرده است. مفاخر عربی در ذهن او جای گرفته است؛ مفاخری که برگرفته از روزگاران بود که عرب در سپیده دم عزت و شکوفایی تمدن بود و غرور و نخوت چون پرچم‌هایی بودند که بر بام هرخانه و بر فراز هر آسیبی بر افراشته بودند.» (دندی، ۱۹۸۸: ۱۵) او

به این دلیل گذشته را به رخ مخاطب می‌کشد «تا عزت ملی و افتخار به امت اصیل را در درون او برانگیزد و بذر نارضایتی نسبت به واقعیت موجود را در درون آنها بکارد و سینه‌هایشان را سرشار از صبر، عزم و اراده در مقابل اشغالگران کند.» (همان: ۱۲)

هرچند غم و اندوه، پس از شکست ۱۹۴۸ برشاعر چیره می‌شود و از وضعیت موجود ناراحت و شرمسار است اما نور امید در دلش تاییده می‌تابد:

مهلاً حُمَاةَ الضِّمِّمِ إِنْ لِلَّيْنَا فَجراً سَيَطْوِي الضِّمِّمَ فِي أَطْمَارِهِ
مَا نَامَ جَفْنُ الْحَقْدِ عَنكَ وَأَتْمَا هِيَ هَدَاةُ الرَّئِبَالِ قَبْلَ نِفَارِهِ

(ابوریشه، ۱۹۸۸، ۱: ۲۰)

«ای مدافعان ظلم! آهسته! این شب ما، فجری در پی دارد که ستم را در جامه زنده خویش خواهد پیچاند.

دیدگان کینه از تو غافل نخواهد ماند و آرامش و غفلت چشم‌ها از تو، همانند آرامش شترمرغ پیش از میدنش است.»

و امید او، همان سرباز فدایی است که در بخش بعد بدان پرداخته خواهد شد.

۴-۲-۲- آوارگان فلسطینی

چنان‌که اشاره شد، جنگ ۱۹۴۸ باعث آوارگی بسیاری از فلسطینیان شد. آنان به دیگر کشورهای عربی پناهنده شدند. ابوریشه با دیدن درد و رنج‌های پناهندگان، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و این دردها را در شعرهایش به تصویر می‌کشد؛ در شعر «بعد النکبة» می‌گوید:

فَإِذَا قَوَّأَلُهُ الْعِجَافُ طَرِيدَةً وَالْبَغْيُ يَقْدُفُهَا بِمَارِجِ نَارِهِ

(همان: ۱۸)

«قافله‌های خسته و به ستوه آمده رانده شده‌اند و طغیان، این قافله را با شعله‌های آتش می‌راند.»

او از قافله آوارگانی سخن می‌گوید که از سرزمین خویش رانده شده‌اند و آتش اشغالگران، آنان را در خود گرفته است. در قصیده «حماة الضمیم» پیرمردی

را به تصویر می‌کشد که در راه رفتنش می‌لنگد، عظمت خود را از دست داده است و با حسرت به سرزمین و کشورش می‌نگرد و با آن خداحافظی می‌کند و لنگ لنگان حرکتش را پی می‌گیرد:

کم مُتَعِبٍ جَرَّ السِّنِينَ وَرَاءَهُ وَمَشِيئُهُ يَبْكِي جَلَالَ وَقَارِهِ
مُتَلَفِّتًا صَوَّبَ الدِّيَارِ، مُودِعًا وَخُطَاهُ بَيْنَ نَهْوِضِهِ وَعِشَارِهِ

(همان: ۱۸)

«چه بسیار انسان رنجور و پا به سن نهاده در حالی که پیریش بر شکوه و وقار می‌گرید،

دگربار به سرزمینش می‌نگرد و با آن وداع می‌کند و لنگان لنگان حرکتش را پی می‌گیرد.»

او زن عقیفی را به تصویر می‌کشد که دخترانش در مقابلش، گرسنه و عریان، تحقیر می‌شوند و پلیدی، آنان را به سوی نیستی و نابودی می‌راند:

كَمْ حُرَّةٌ لَمْ تَدْرِ عَيْنَ الشَّمْسِ مَا فِي خَدْرِهَا، أَعْضَتْ بِطَرْفِ كَارِهِ
وَبِنَاتِهَا وَجَلَى تَضَجُّ أُمَامِهَا وَالرَّجْسُ يَدْفَعُهَا إِلَى أَوْكَارِهِ

(همان: ۱۸)

«چه بسیار زنان آزاده‌ای که دیدگان خورشید در برابر آنان فروهشته بود ولی اینک چشمان پر از نفرت را به زیر انداخته بودند

و دخترانشان بی‌مناک فریاد می‌زدند و پلیدی، آنان را به لانه خویش می‌راند.»
و دردناک‌تر زمانی است که فلسطینیان در چنگال گرسنگی و قحطی دست و پا می‌زنند و سخت نیاز به یاری هم‌کیشان و هم‌زبانان خود دارند:

بِمَنْ اسْتَجَارَتْ هَذِهِ الزَّمْرَةُ الَّتِي مَدَّ الزَّمَانُ لَهَا يَدَ اسْتِهْتَارِهِ
الْعُرَى يُنْشِرُهَا عَلَى أَنْيَابِهِ وَالْجَوْعُ يُطْوِيهَا عَلَى أَظْفَارِهِ

(همان: ۱۹)

«این گروه‌ها که زمان، دست هرزگی و بی‌بند وباری‌اش را به سوی آنان دراز کرده است، به چه کسی پناه می‌برند.

برهنگی با دندان‌هایش آنان را می‌درد و گرسنگی آنان را بر چنگالش گرفته است.»

ولی عده‌ای از اعراب، به ویژه در کشورهای حوزه خلیج فارس، غرق در خوشی‌ها و ثروت هستند و دست یاری به سوی فلسطینیان و آوارگان دراز نمی‌کنند:

فَلرُبَّ سَكِّيرٍ شَدَا مُتْرَنَحًا ودموعها ممزوجة بعقاره
وَلرُبَّ مُتَلَفٍ اُشَاحَ بوجهِه عنها و ملء اليد سيل نضاره

(همان: ۱۸)

«چه بسیار دائم‌الخمری که با حالتی مست، آواز خواند و اشک‌های آوارگان فلسطینی، آمیخته به شراب اوست!
چه بسیار مسرفی که چهره از آوارگان گرداند در حالی که ثروت و غنای او بسیار بود!»

۴-۲-۳- توبیخ امت عربی و حاکمان عرب

هر گاه شکستی تلخ بر ملتی تحمیل شود، طبعی است که هریک گناه را بر دوش دیگری بیندازد. اعراب در مدتی کمتر از بیست سال، یعنی سال ۱۹۴۸-۱۹۶۷، دوبار متحمل شکستی سخت شده بودند؛ بنابراین ابوریشه به دلیل جریحه‌دار شدن غرور عربی به دنبال مقصّر این قضایا است. او اعراب را مورد نکوهش قرار می‌دهد زیرا همین ملت بودند که به رهبران خود اعتماد کرده و آنان را مدح و ستایش کردند:

يا لکشعوبِ التي قادت أزمتهَا عَلَى اللَّيَالِي عبايِدُ، رَعَايِدُ

(همان: ۹۴)

«ای ملت‌هایی که زمام‌امورشان، پیوسته در دست بردگان و بزذلان است!»
ابوریشه واژگانی چون «عبایید و رعاید» را به کار می‌برد که متنبی در مدح «کافور إخشیدی» از آنها بهره برده است. گویی او می‌خواهد بگوید رهبرانی که

مورد تمجید و ستایش قرار می‌گیرند، اکنون فقط در فکر مصالح و منافع شخصی خویش هستند.

وی در یکی از شعرهایش، اشاره به داستان «معتصم» و آن زن مسلمانی دارد که از جانب رومیان مورد ظلم و ستم قرار گرفت و فریاد زد: «وا معتصماه» و این فریاد در حالی که معتصم جام شرابی در دست داشت، به گوشش رسید و جام شراب را بر زمین نهاد و به فریاد خواهی آن زن لیک گفت و با سربازانش «عموریه» را به آتش کشید و رومیان را به عقب راند اما اکنون هزاران زن فلسطینی فریاد می‌زنند و از رهبران و بزرگان عرب کمک می‌خواهند اما جوابی دریافت نمی‌کنند. وی خطاب به مردم فلسطین می‌گوید:

دَعِيَ الْقَادَةَ فِي أَهْوَائِهَا	تَفَتَّأَتِي فِي خَسِيسِ الْمَعْتَمِ
رُبَّ وَاْمَعْتَصْمَاهُ انْطَلَقْتُ	مِلَّءَ أَفْوَاهِ الْبِنَاتِ الْيَتِيمِ
لَا مَسْتُ أَسْمَاعَهُمْ لَكُنْهَا	لَمْ تُلَامِسْ نَخْوَةَ الْمُعْتَصِمِ

(همان: ۱۰)

«رهبران را در هوی و هوسشان رها کن، تا در ثروت بی‌ارزششان غرق شوند.

چه بسیار و امعتصماه (فریادخواهی) از زبان دختران یتیم بیرون آمد

و به گوش رهبران رسید، اما غیرت آنان را همانند «معتصم» برنینگیخت.»

به همین دلیل، او اعراب را با حالتی سرزنش وار مورد خطاب قرار می‌دهد:

أُمْتِي كَمْ صَنَمٍ مَجْدَتِهِ	لَمْ يَكُنْ يَحْمِلُ طَهْرَ الصَّنَمِ
لَا يُلَامُ الذُّبُّ فِي عُدْوَانِهِ	إِنْ يَكُ الرَّاعِي عَدُوَّ الْغَنَمِ

(همان: ۱۰)

«ای امت من! چه بسیار بتی که بزرگش داشتی ولی ارزش بزرگی و

بزرگواری را نداشت؟!»

اگر چوپان، دشمن گله باشد، چه سرزنشی است بر گرگ در تجاوز و

دریدنش؟!»

او اَمّت را نیز در این قضیه مقصر می‌داند زیرا همین اَمّت بود که به این رهبران اعتماد و چون بتی آنان را تمجید و تعظیم کرد در حالی که آنان شایسته چنین تعظیم و تمجیدی نبودند:

فأخْبِسِي الشُّكُوى فلولاً كَلِمَا كَان فِي الحُكْمِ عَيْبُ الدَّرْهَمِ

(همان: ۱۱)

«دست شکایت بازدار! اگر تو نبودی بندگان درهم و دینار، حاکم نبودند.»
در قصیده دیگری، دگربار در سرزنش اعراب می‌گوید: این خود بودید که رهبران را برگزیدید و سرنوشت خویش را به دستشان سپردید:

يَا شَعْبَ لَا تَشْكُ الشُّقَاءَ وَلَا تُسْطَلْ فِيكَ نَوَاحِكُ
أَنْتِ انْتَقَيْتِ رِجَالَ أَمْرِكِ وَارْتَقَبْتِ بِهِمْ صِلَاحِكُ
فَإِذَا بِهِمْ يَرُخُّونَ فَوْقَ خَسِيسِ دُنْيَاهُمْ وَشَاحِكُ

(همان: ۹۶)

«ای اَمّت! از بدبختی شکوه مکن و پیوسته بر حال نزار خود، شیون و زاری سر مده.

زمامدارانت را خود برگزیدی و از آنان توقع خیر و صلاح را داشتی.
ولی آنان، به ناگاه، حمایت را بر روی دنیای بی‌ارزششان رها نمودند.»

۴-۲-۴- فدایی در شعر ابوریشه

در پی حوادث تلخی که بر اعراب گذشت و باعث پایمال شدن حق آنان گشت، عده‌ای از گروه‌ها دست به اقدامات مسلحانه زدند و بسیاری از این گروه‌ها، تنها راه نجات فلسطین را در مبارزه مسلحانه می‌دیدند. ابوریشه نیز که امید خود را از حاکمان عرب و هم پیمانانشان از دست داده بود، تنها روزنه امید را در سرباز فدایی عرب می‌بیند:

أَيُّهَا الْجَنْدِيُّ، يَا كَبِشَ الْفِدَا يَا شُعَاعَ الْأَمَلِ الْمُتَبَسِّمِ
مَا عَرَفْتَ الْبُخْلَ بِالرُّوحِ إِذَا طَلَبَتْهَا غُصَصَ الْمَجْدِ الظَّمَى
بُورِكَ الْجَرْحُ الَّذِي تَحْمِلُهُ شَرَفًا تَحْتَ ظِلَامِ الْعَلَمِ

(همان: ۱۱)

«ای سرباز! ای قهرمان فدایی! ای پرتو امید لبخند!
آن‌گاه که ناله بغض‌آلود مجد و شکوه عطش گرفته، جانت را درخواست
کرد، تو هرگز در بخشیدن جانت بخل نورزیدی.
مبارک باد بر تو زخمی که در زیر تاریکی پرچم، برای بزرگ‌داشتِ شکوه
ملّتت به دوش می‌کشی.»

او در همین راستا، شهیدان قهرمان را می‌ستاید و با اشعارش به سوگ آنان
می‌نشیند؛ از جمله آنها، قصیده‌ای با عنوان «شهید» است که آن را برای «سعید
العاص» که در «جبل النار» فلسطین به شهادت رسید، سروده است:

نَامَ فِي غَيْهِبِ الزَّمَانِ الْمَاحِي جَبَلُ الْمَجْدِ وَ النَّدَى وَ السَّمَا حِ

(همان: ۵۶۲)

«قله مجد، بخشش و سخاوت، در تاریکی مطلق زمان به خواب رفت.»
واژه فدایی، به دنبال از دست رفتن فلسطین در سال ۱۹۴۸، در اشعاری که
بسیاری از آنها با موضوع فلسطین سروده شده است، به چشم می‌خورد. ابوریشه
نیز قصیده‌ای با عنوان «فدایی» دارد. این قصیده، جنب و جوش درون یک فدایی
است که سرشار از عزم و اراده است. وی ویژگی‌هایی متفاوت از دیگران دارد.
جوهرش حرکت است که در واژه «أمضى» که سه بار تکرار شده است، نمایان
است. او سکون و جمود را رد می‌کند و به دنبال هدفی والاست که باعث می‌شود
که به خود و خواسته‌های دنیویش فکر نکند و در پی دست یافتن به هدف و
سرنوشت والایی باشد:

أَمْضَى وَ يُدْهِلُنِي طَلَابِي عَنِّي وَ عَنِ دُنْيَا شَبَابِي
أَمْضَى وَ يَسْأَلُنِي الرِّبِيْعُ وَ لَا أُجِيبُ مَتَى إِيَابِي
أَمْضَى وَ مَا رَوَتْ قَمِي كَأْسِي وَ لَا أَفْنَتْ شَرَابِي

(همان: ۲۸)

«حرکت می‌کنم و خواسته‌ام مرا از خود و از دنیای جوانی‌ام بازداشته است.
حرکت می‌کنم و بهار از من می‌پرسد و من پاسخ نمی‌دهم کی زمان
بازگشتم فرا خواهد رسید.»

حرکت می‌کنم در آن زمان که لبانم، جانم را سیراب نساخته و شرابم را تمام نکرده است.»

اما این سرنوشتی که به دنبال آن است و بر آن اصرار می‌ورزد، همان مرگ شرافتمندانه‌ای است که آکنده از بوی خوش خوشبختی و نعمت و آسودگی است و آنچه که او را در این راه کمک می‌کند، کینه‌ای است که درونش را پر کرده است و در لحظه‌های بی‌پروایی او را برمی‌انگیزد:

بِیْنِی وَ بَیْنَ الْمَوْتِ مِیْعَادٌ	أَحْتُّ لَهُ رِکَابِی
عَبَقٌ بِأَنْفَاسِ النَّعِیمِ	السَّمْحِ وَ الْمَجْدِ اللَّبَابِ
أَسْرَى عَلَیْ إِيْمَائِهِ	وَالْحَقْدُ یَسْرِی فِی إِهَابِی

(همان: ۲۹)

«میان من و مرگ قراری است که

اسبم را به سوی او برمی‌انگیزم. (روانه می‌کنم)

این وعده‌گاه، با رایحه‌ی فضل و بخشش و مجد خوشبوست.

با اشاره‌اش حرکت می‌کنم در آن حال که کینه در پوستیم می‌جنبد.»

و در پایان، شاعر، فدایی را از منطقه‌ی مه‌آلود خارج و به نور و روشنایی وارد می‌کند. شاعر، اهداف فدایی را دفاع از وطن، حفظ آب و خاک و آزاد ساختن سرزمین‌های غصب شده می‌داند تا بتواند پرچم کشورش را برفراز آن به اهتزاز درآورد اما فدایی می‌داند که چنین هدفی، ارزان بدست نمی‌آید ولی او حاضر است تا خاک و وطنش را با خونش آبیاری کند:

هَذِی الرُّبُوعُ رُبُوعُ آبَائِی	وَ أَجْدَادِی الْغِضَابِ
عَطْرٌ، فِدَاكُ الْعُمْرِ، یَا	مِیْعَادُ مِنْ جُرْحِی تُرَابِی
فَلَسُوْفُ تَرْكُزُ فِیهِ أَعْلَامِی	وَ تَحْرُسُهَا حِرَابِی

(همان: ۳۰)

«این منزلگاه، سرزمین پدران و اجداد خشمگین من است.

ای وعده‌گاه! جانم فدایت، خاکم را با زخمم خوشبو کن.

به زودی پرچم‌هایم در آن قرار می‌گیرد و نیزه‌ام از آن پاسداری می‌کند.»

۴-۳- ابوریثه و فاجعه ۱۹۶۷

در ژوئن ۱۹۶۷، جنگ دیگری بین اعراب و اسرائیل در گرفت و اسرائیل با پیروزی برق‌آسا در این جنگ، نوار غزه، شبه جزیره سینا، بلندی‌های جولان در جنوب سوریه و کرانه غربی رود اردن را به تصرف خود درآورد.

هنگامی که ابوریثه با چنین فاجعه‌ای روبرو می‌شود، سخت تکان می‌خورد و غرق در حسرت، اندوه و ناله می‌شود و همانند فاجعه ۱۹۴۸، دگر بار احساس شرمندگی می‌کند. «شاعر رؤیا و ایده‌آل را متبلور می‌سازد؛ یعنی واقعیت را با زنجیر وهم و خیال می‌بندد و طبق آرزویش آن را بنا می‌کند و وطنی دیگر و انسانی دیگر بر ویرانه وطن فروریخته و انسان شکست خورده می‌سازد اما رخدادهای روزگار از شاعر می‌خواهد که به آنها خیره شود و آنها را آن گونه که هستند، ببیند. در این هنگام است که گنبد رؤیا و کاخ‌های کبریا فرومی‌ریزد و تنها احساس ننگ و عار است که برجای می‌ماند.» (الحاوی، ۱۹۸۳: ۱۳۹) وطنی که روزگاری در شکوفایی و عظمت بود و در آینه رویای شاعر بزرگ بود و عزیز و بدان مهر می‌ورزید، اکنون دگر بار درهم کوبیده شده است. قصیده «زاروا بلادی» بیانگر تجربه دوگانه میان ایده‌آل و واقعیت است:

زاروا بلادی نافرینَ	مِنَ الْخَيَالِ إِلَى الْعَيَانِ
مُتَشَوِّقِينَ لِرُؤْيَا الْحَسَنَاءِ	عَنْقَاءَ الزَّمَانِ
غَنِّيَتْهَا حَتَّى عَدَّتْ	فِي مَسْمَعِ الدُّنْيَا أَغَانِي
أَطْلَقْتُهَا مِنْ خَدْرَهَا	مَجَلِّي السَّنَا وَالْعُنْفُوانِ
وَجَعَلْتُ فُتَيْتَهَا حُمَاةَ	الْمَجْدِ قُرْسَانَ الرَّهَانِ
زاروا بلادی فاخْتَبَأْتُ	(خَشِيْتُ أَنْ يَدْرُوا مَكَانِي)

(ابوریثه، ۱۹۸۸، ۱: ۸۱-۸۲)

«از سرزمین من دیدن کردند، در حالی که از خیال بیرون آمدند و وارد حقیقت و عیان شدند.»

علاقه‌مند بودند که زیباروی، یعنی سیمرخ زمان را ببیند.

برایش آواز خواندم تا این که آوازه‌ایم در گوش دنیا جای گرفت.

آن را از پشت چادرش، یعنی تجلی گاه نور و طراوت بیرون آوردم.
و جوانان آن را، حامیان مجد و مدافعان امانت قرار داد.

از سرزمین من دیدن کردند ولی من خود را پنهان کردم؛ مبادا جای مرا
شناسایی کنند.»

با گذشت روزگار، درد زخم کاهش می یابد، تلخی و اندوه کم می شود و
ابوریشه پیش از آن که به پرتگاه نیستی مطلق سقوط کند، خود را باز می یابد و به
دنبال روزنه امید می گردد تا خود را از تاریکی یأس برهاند:

صَغْرَ الْيَأْسِ لَنْ يُرَى بَيْنَ جَفْنِي مَقْصَدَهُ
بَسْمَاتِي سَخِيَّةٌ وَ جِرَاحِي مُضْمَدَهُ

(همان: ۳۲)

«نامیدی کوچک شد و هرگز بر دیدگان من دیده نمی شود.

لبخندهایم بخشنده و زخم هایم بسته شده اند.»

و تنها روزنه امید او، همان جوان فدایی است که پس از فاجعه ۱۹۶۷
فعالیت هایش فزونی گرفته و توانسته بود توجه جهانیان را به خود جلب کند:

عِزَّاهُ أَنْ مَلَأَ السَّاحَ فِتْيَتُهُ إِلَى الرَّدَى وَ الْفِدَاءِ، أُرَاحَهُمْ نَدْرُوا
كِتَابُ الْفَتْحِ، فِي إِعْصَارِ عَاصِفَةٍ بِالْحَقْدِ وَ الْغَضَبِ الْعُلُويِّ تَنْفَجِرُ

(همان: ۷۶)

«آرامش او در این است که میدان کارزار، سرشار از جوانانی است که
جان هایشان را برای قربانی کردن در راه وطنشان نذر کرده اند.

گردان های فتح در میان طوفان، با کینه و خشم فراوان به حرکت درآمده اند.»

«ابوریشه پس از سرودن این قصیده، سکوت پیشه کرد و از سال ۱۹۷۰ شعر

جدیدی نسروود یا شاید سرود ولی آن را منتشر نکرد.» (دندی، ۱۹۸۸: ۳۹)

اگر واکنش شاعر را پس از دو شکست ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ مقایسه کنیم،
درمی یابیم که میان آنها همگونی وجود دارد؛ در هر دو واقعه، شاعر با شُگی روبرو
می شود که آرزوهایش را بر باد رفته می بیند و اندوه و تأسف بر قلبش چیره

می‌شود؛ اما پس از چندی شاعر خود را باز می‌یابد، اعتمادش را دگربار به دست می‌آورد و با امید و اطمینان از آینده سخن می‌گوید.

نتیجه

۱- با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان شعر پایداری ابوریشه را به سه بخش تقسیم کرد:

الف- شعری که بیانگر غضب و کینه شاعر نسبت به صهیونیست و اسرائیل است و تلاش دارد تا با شیوه‌های مختلف از جمله گرایش مذهبی، ملی‌گرایی و سرزنش بریتانیا و اسرائیل، چنین حسّی را در مخاطبانش برانگیزد. چنین نگرشی ما بین سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸ بر شعر او حاکم گردید.

ب- شعری که سرشار از حزن و اندوه و ناامیدی است. بیان رنج آوارگان فلسطینی، تویخ اعراب و حاکمان آنها و یاد کردن از گذشته درخشان عرب‌ها از درنمایه‌های این نوع از شعر اوست. این حزن و اندوه در شعر ابوریشه، پس از دو شکست در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ نمایان است.

ج- ستایش فدایی از جمله مضامین شعری اوست که گویای زنده شدن روح امید در اوست. این نوع از شعر را پس از دو شکست سنگین اعراب در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ می‌سراید؛ یعنی آن هنگام که ابوریشه پس از یک دوره یأس و ناامیدی، دگربار خود را بازمی‌یابد.

۲- شعرهای پایداری ابوریشه، گویای عشق راستین او به فلسطین و تاریخ اعراب است زیرا فلسطین و تاریخ اعراب، جایگاه والا و ویژه‌ای را در شعر او به خود اختصاص داده است.

۳- شجاعت ابوریشه در سرزنش و انتقاد حکام عرب، قابل ستایش است. وی به صراحت مسئولیت قضیه فلسطین را متوجه حاکمان عرب می‌داند و تنها راه برای حل این قضیه را در مبارزه و جنگیدن می‌بیند.

٤- پس از شكست ١٩٤٨، او بيش از اينكه به تويخ و سرزنش دشمن، يعنى اسرائيل و صهيونيسم پردازد، اعراب و حاکمان عربى را سرزنش مى کند؛ وى آنان را مسبب اين شكست و سرخوردگى مى داند.

منابع

١. أبوريثة، عمر، ١٩٨٨، ديوان عمر أبوريثة، المجلد الأول، بيروت: دار العودة، الطبعة الأولى.
٢. أبوهيف، عبدالله، ٢٠٠٧، الدرامية فى شعر عمر أبى ريثة، قطوف، السنة الرابعة، العدد الخامس، صفحة ٥٠-٦٣.
٣. الحاوى، إيليا، ١٩٨٣، الشعر العربى المعاصر، بيروت: دار الكتاب اللبنائىة، الطبعة الأولى.
٤. خليل، ابراهيم، ٢٠٠٧، مدخل لدراسة الشعر العربى الحديث، اردن: دارالمسيرة، الطبعة الثانية.
٥. دندى، محمد اسماعيل، ١٤٠٨، عمراًبوريثة، دمشق: دار المعرفة، الطبعة الأولى.
٦. سليمان، خالد...، ١٣٧٦، فلسطين و شعر معاصر عرب، مترجم شهره باقرى و عبد الحسين فرزاد، تهران: نشر چشمه، چاپ اول.
٧. ضيف، شوقى، ١٩٥٩، دراسات فى الشعر العربى المعاصر، مصر: القاهرة، دار المعارف، الطبعة العاشرة.
٨. عطوات، محمد عبدالله، ١٤١٩، الإتجاهات الوطنىة فى الشعر المعاصر، بيروت: دار الآفاق الجديدة، الطبعة الأولى.
٩. عيسى، فوزى، ٢٠١٠، الصورة الأخرى فى الشعر العربى، القاهرة: دار المعرفة الجامعية، الطبعة الأولى. ٩.
١٠. الفاخورى، حنا، ١٤٢٢، تاريخ الأدب العربى الحديث، المجلد الثانى، قم: ذوى القربى، الطبعة الرابعة.
١١. كامبل، روبرت، ١٩٩٦، أعلام الأدب العربى المعاصر سير و سير ذاتىة، المجلد الأول، بيروت: مركز الدراسات للعالم العربى المعاصر، الطبعة الأولى.
١٢. كنفانى، غسان، ١٣٦٢، ادبيات مقاومت در فلسطين اشغالى، مترجم موسى اسوار، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم.
١٣. الكيالى، سامى، ١٩٦٨، الأدب المعاصر فى سورية، دار المعارف بمصر، الطبعة الثانية.